



افشای جنایات امویان توسط امام سجاد(ع) در شام

یکی از رنج آورترین مصائب حادثه عاشورا، جریان اسارت اهل بیت امام حسین(ع) و نحوه ورود کاروان اسرا به شام بود.

یکی از رنج آورترین مصائب حادثه عاشورا، جریان اسارت اهل بیت امام حسین(ع) و نحوه ورود کاروان اسرا به شام بود.

به گزارش خبرگزاری مهر، به مناسبت ایام شهادت امام سجاد(ع) به بازخوانی مطالبی درباره نقش و جایگاه امام سجاد در زنده نگه داشتن قیام سید الشهداء(ع) به نقل از کتاب «حماسه و عرفان» آیت الله جوادی آملی می پردازیم.

یکی از رنج آورترین مصائب حادثه عاشورا، جریان اسارت اهل بیت امام حسین(ع) و نحوه ی ورود کاروان اسرا به شام بود. در آن مدتی که اسیران در شام اقامت داشتند، رویدادهای گوناگونی برای آنان به وقوع پیوست که از همه مهمتر درگذشت دختر خردسال امام حسین(ع) در خرابه شام، مناظره حضرت زینب(س) و دیگر افراد خانواده امام حسین(ع) با یزید و خطبه به یادماندنی امام سجاد(ع) در حضور یزید، درباریان و اهالی دمشق در مسجد اموی بود.

این گونه افشاگری ها و مبارزه های پنهان و آشکار اهل بیت(ع) در حالت اسیری در شام، یزید را در نزد مسلمانان، بی مقدار و بی اعتبار کرد و پس از مدتی، وضعیت شام را بر ضد یزید و به هواداری از امام حسین(ع) تغییر داد.

لذا به مناسبت ایام آغازین ماه صفر و سالروز ورود کاروان اسراء کربلا به شام و همچنین بزرگداشت بیانات و سخنرانی های افشاگرانه امام سجاد(ع) بر علیه دستگاه ظلم و جور اموی به بازخوانی مطالبی درباره نقش و جایگاه امام سجاد در زنده نگه داشتن قیام سید الشهداء علیه السلام به نقل از کتاب «حماسه و عرفان» آیت الله جوادی آملی می پردازیم.

افشای جنایات امویان توسط امام سجاد(ع) در شام [۱]

اوضاع شام بسیار آشفته تر از اوضاع کوفه بود؛ چون کوفه روزی مرکز حکومت امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود، بسیاری از شیعیان و دوستان آن حضرت در آنجا بودند، عدالت علی(ع) را دیده بودند، با فضایل و مناقب اهل بیت(علیهم السلام) آشنایی داشتند و... و. اما شام حدود چهل سال زیر بار تبلیغات خصمانه معاویه و همدستان اموی او قرار داشت. نه علی(ع) را دیده بودند و نه حکومت علوی را، نه رسول گرامی اسلام(ص) را دیده بودند و نه اصحاب و یاران آن حضرت توانسته بودند در آنجا آزادانه به تبلیغ اسلام بپردازند. از این جهت تلقی و برداشت آنها از اسلام و حکومت اسلامی چیزی شبیه امپراطوری و سلطنتی بود که نمونه اش را در روم و ایران دیده و یا شنیده بودند و معاویه مشابه آن را در آن دیار بر پا کرده بود. از این رو در شام شوم اموی بیش از هر جای دیگر بر آن بزرگواران سخت گذشت و حوادثی در آنجا پیش آمد که مشابه آن را در جاهای دیگر کمتر می توان پیدا کرد.

مثلا وقتی وارد شهر شام شدند پیرمردی غافل و فریب خورده، به امام سجاد(ع) نزدیک شد و به آن حضرت گفت: خدا را شکر که شما را هلاک کرد و امیر را بر شما مسلط نمود. امام(ع) از روی عطوفت و مهربانی بر چهل و غفلت او اشک اندوه و حسرت ریخت و آن گاه به ارشاد و راهنمایی او پرداخت و خود را به او معرفی کرد. پیرمرد وقتی که به اشتباه خود پی برد به دست و پای آن حضرت افتاد و با بوسیدن پاهای مبارکش اظهار ندامت و توبه کرد و از دشمنانشان تبری جست. البته این اظهار توبی و تبری به کشته شدن وی به دستور یزید منجر شد [۲].

با این حال وقتی که امام سجاد(ع) در آن دیار وحشت زا یعنی در دهان گرگ و زیر چنگال خونریز او شروع به سخن گفتن کرد، چنان حرف زد که گویا پیامبر اکرم(ص) در مدینه یا علی بن ابی طالب(ع) در مرکز خلافت خویش(کوفه) سخن می گوید یا حسین بن علی(علیهما السلام) در مدینه بر سر مروان فریاد می کشد. هیچ چیز او را نترساند.

حضور اهل بیت پیامبر(ع) در بزم طاغوت

نحوه ورود اسرا به حضور یزید به شکلی بود که گویا حاکم طاغی شام می خواست از آنها و دیگران زهر چشم بگیرد و آنان را مقهور جاه و جلال خویش کند. چون در حالی که خودش مغرور و مست از پیروزی بر تخت سلطنت تکیه زده و حشم و حدم او

دور و برش را گرفته بودند و حتی به سختی و با ترس و لرز به خود جرأت می دادند که «امیرالمؤمنین» خطابش کنند، اهل بیت (علیهم السلام) را به یک طناب سراسری بستند طوری که یک سر طناب به گردن سید الساجدین (ع) بسته شده بود و سر دیگر آن به زینب کبری (س) و بقیه بچه ها در وسط های آن و هر کس که عقب می ماند با تازیانه او را می زدند و بدین صورت آنها را در حضور یزید حاضر کردند. امام سجاد (ع) وقتی چشمش به یزید افتاد، فرمود: اگر پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) ما را به این حال ببیند چه خواهی کرد؟ حاضران گریه کردند و لذا یزید دستور داد طناب را درآورند....

آنگاه یزید رو به امام سجاد (ع) کرد و گفت: کار خدا با پدرت را چگونه دیده ای؟ امام (ع) فرمود: آن چه که واقع شد قضای الهی بود که قبل از خلقت آسمان و زمین مقدّر شده بود. پس از آن یزید با اطرافیانش مشاوری کرد که با او چه کنیم؟ اطرافیان به آسانی گفتند: او را نیز بکش.

امام سجاد (ع) فرمود: اطرافیان تو بر خلاف اطرافیان فرعون نظر دادند. وقتی که فرعون با اطرافیانش مشورت کرد که با موسی و برادرش چه کنیم؟ گفتند: به آنها مهلت بده، در حالی که اطرافیان تو نظر به قتل ما داده اند. و این علت دارد. یزید پرسید: علت آن چیست؟ امام سجاد (ع) فرمود: علتش این است که اطرافیان فرعون، بر خلاف اطرافیان تو، عده ای رشید بودند و انبیا و اولادشان را نمی کشند مگر بچه های نامشروع و حرام زادگان. یزید با شنیدن این سخن مقداری تأمل و تفکر کرد و از کشتن آن حضرت منصرف شد. [۳] سپس بین امام سجاد (ع) و یزید (لعنه الله) کلماتی رد و بدل شد و امام (ع) با شدت و قدرت تمام جواب او را داد و هیچ کوتاه نیامد.

وقتی که نوبت به زینب کبری (س) رسید او هم برخاست و سخنانی سرشار از حماسه و عرفان ایراد کرد. اینها نشان می دهد زنان اهل معرفت نیز همانند مردان اهل معرفت، اهل حماسه اند.

در مجلس جشن عمومی که در مسجد جامع دمشق برگزار شده بود، یزید ملعون سخنران مزدوری را مأمور کرد تا منبر برود و از امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهما السلام) بدگویی کند. خطیب مزدور و جیره خوار اموی، بعد از حمد و ثنای الهی از یزید و معاویه مدح و ثنای فراوانی کرد و آن گاه از امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهما السلام) بدگویی نمود. روح حماسه سرا و بی قرار امام سجاد (علیه السلام) او را آرام نگذاشت لذا غرید و بر سر خطیب مزدور اموی فریاد کشید و فرمود: وای بر تو ای خطیب که رضای مخلوق را بر رضای خالق ترجیح دادی و بد جایگاهی در جهنم برای خود ساختی. فریاد زدن در آن شرایط برای کسی که مانند امام سجاد (علیه السلام) آن همه مشکلات و مصایب (اعم از غم از دست دادن عزیزان، تشنگی، اسارت، بستن دست و پا با زنجیر، گرداندن در شهرها و ارائه دادن به تماشاچیان و...) را تحمل کرد و آن عواقب خطرناک که احتمالش می رفت، آن هم بر سر یزید که آن همه قدرت و شوکت ظاهری برای خود درست کرده بود [۴] کار ساده ای نبود.

خطابه پرشور امام (ع) در مجلس یزید و دگرگونی اوضاع شام

حضرت سجاد (ع) بعد از فریاد بر سر سخنگوی مزدور اموی فرمود: به من اجازه دهید که بالای این چوبها! بروم [۵] و کلماتی بگویم که در آن رضای خدا و اجر و ثواب برای شنوندگان است. ابتدا یزید اجازه نداد ولی چون افکار عمومی مردم تحریک شده بود، یزید مجبور شد با منبررفتن امام (ع) موافقت کند. وقتی امام سجاد (ع) بر فراز آن چوبها قرار گرفت، پس از حمد و ثنای الهی به ایراد خطبه حماسی و مهیج پرداخت.

ابتدا خود را به صورت اجمالی معرفی کرد و فرمود: ما دارای علم، حلم، سماحت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلبهای مؤمنان هستیم. و فضیلت ما این است که نبی مختار از ماست، صدیق اکبر از ماست، طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول خدا از ماست، دو دسته گل پیامبر این امت از ماست. پس از آن فرمود: با این معرفی اجمالی، هر کس مرا شناخت که شناخت. و اگر کسی شناخت و از فضایل و کمالات ما آگاه نشد، تفصیلاً خود را معرفی می کنم.

آن گاه به ذکر فضایل و کمالات خود و خاندان عصمت و طهارت پرداخت و در ضمن آن فرمود: «أنا ابن مكة ومني، أنا ابن زمزم والصفاء...» [۶]؛ من فرزند مکه و منا هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم... م. در این جمله اشاره به این معنا دارد که: گرچه ما امسال به منا نرفتیم، در آنجا بیتوته نکردیم و گوسفند نکشیم، ولی منا از ماست. چون منا همانند مکه و مدینه و حتی همانند خود کعبه موات بود و ما با کربلا رفتن خود آن سرزمین مرده را زنده کردیم. و هر کس که زمین مرده ای را زنده کند، آن زمین از آن اوست: «من أحیی ارضاً مواتاً فهي له» [۷]. کسی با گوسفند و شتر قربانی کردن مالک منا نمی گردد. چون منا با این چیزها زنده نمی گردد. منا با قربانی کردن پدر، برادر، عمو و اصحاب و تقدیم اسیر و جانباز در راه خدا زنده می شود. چون چنین کسی است که می تواند به دیگران درس شهادت دهد. از این جهت ما صاحب منا و وارث آن هستیم. چنان که وارث صفا و مروه و زمزم و کعبه نیز هستیم.

چون ما با قیام خود کعبه را زنده کرده ایم، به حج بها داده ایم و آبروی حج را حفظ کرده ایم. وگرنه گوسفند کشتن، طواف

کردن دور خانه خدا و سعی کردن بین صفا و مروه کار بسیار سهلی است که از عهده هر کسی بر می آید. همان طور که سابقه ای بس کهن در تاریخ جاهلیت قبل از اسلام دارد...

آنگاه فرمود: «أنا ابن من حمل علي البراق في الهواء، أنا ابن من أسري به من المسجد الحرام إلي المسجد الأقصى فسبحان من أسري، أنا ابن من بلغ به جبرئيل إلي سدة المنتهي، أنا ابن من دني فتدلي فكان قاب قوسين أو أدني أنا ابن من صلي بملائكة السماء، أنا ابن من أوحى إليه الجليل ما أوحى» [۸]؛ من فرزند کسی هستم که سوار بر بُراقش کردند و در آسمان بردند، من فرزند کسی هستم که شبانه او را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی بردند، من فرزند کسی هستم که جبرئیل تا سدة المنتهی او را پیش برد، من فرزند کسی هستم که آن قدر نزدیک شد و نزدیک شد که گویا به اندازه دو کمان یا کمتر از آن به مقام قرب الهی رسید، من فرزند کسی هستم که با ملائکه آسمان نماز گذارد، من فرزند کسی هستم که پروردگار جلیل آنچه را که خود می خواست، بر او وحی کرد.

غالب این جملات برگرفته از قرآن کریم است. مردم شام هر چند تحت تأثیر تبلیغات معاویه و خاندان و وابستگان اموی او بودند، ولی قرآن کریم چیزی نبود که از آن بی اطلاع باشند. بلکه به لحاظ عربی بودن زبانشان با آیات و کلمات آن مأنوس بودند. از این رو با شنیدن این فضایل و کمالات که امام سجاد(علیه السلام) آنها را به خود نسبت می داد، تعجب می کردند و از یکدیگر می پرسیدند این اسیری که با غل و زنجیر او را بسته اند کیست که این ادعاهای بلند را دارد؟ لذا آن حضرت خود را معرفی کرد و فرمود: آیا می دانید من فرزند چه کسی هستم؟ «أنا ابن محمد المصطفى، أنا ابن علي المرتضي»؛ من فرزند رسول الله هستم، من فرزند علی مرتضی هستم.

آن گاه آن چون جو شام که با تبلیغات خصمانه و کینه توزانه هیئت حاکمه تیره و تار شده بود بر ضدّ علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود، به ذکر فضایل و مناقب امیرالمؤمنین(ع) پرداختند و فضایل و کمالاتی فراوانی از آن حضرت نقل فرمودند. سپس فرمود: «أنا ابن فاطمة الزهراء، أنا ابن سيدة النساء» [۹]؛ من فرزند فاطمه زهرا هستم، من فرزند سرور زنان هستم.

این سخنان حماسی و شورانگیز که به تعبیر مورخین با «أنا، أنا» گفتن امام سجاد(علیه السلام) ادامه داشت و چون رگباری آتشین تار و پود حکومت اموی را نشانه گرفته بود، اوضاع سیاسی شام را دگرگون کرد و مردمی را که به خاطر پیروزی یزید و حکومت ننگین اموی جشن گرفته بودند، از خواب غفلت بیدار نمود و جشن و شادیشان را به مجلس گریه، ضجّه و عزا تبدیل کرد. یزید که احتمال شورش و فتنه می داد، از مؤذن خواست تا با اذان گفتن خود، کلام آن حضرت را قطع کند. اما امام(علیه السلام) با درایت امامت از همان اذان نیز به نفع خود و خاندان عصمت و طهارت و بر ضدّ یزید و شجره خبیثه اموی استفاده کرد [۱۰].

هدف اهل بیت(ع) زنده نگه داشتن نام رسول الله (ص)

از امام صادق(ع) نقل شده است: هنگامی که اسرای اهل بیت(ع) از سفر غم بار کربلا به مدینه باز گشتند ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله، که در میان استقبال کنندگان بود، از امام سجاد(ع) سؤال کرد: در این جنگ چه کسی پیروز شد؟ آن حضرت فرمود: اگر خواستی بفهمی پیروز واقعی کیست، وقت نماز اذان و اقامه بگو و بین نام چه کسی را بر زبان می آوری؟ [۱۱].

به عبارت دیگر به او فهماند که ما رفته بودیم تا نام نبی اکرم(صلي الله عليه و آله و سلم) را زنده کنیم و به این هدف نیز رسیدیم؛ چون عده ای می خواستند نام امویان را به جای نام انبیا و اولیا بنشانند، ما همه چیزمان را در راه خدا داده و با اهدای خون خود جلوی این فاجعه را گرفتیم. در مقابل نام و یاد ما تا ابد زنده و پاینده خواهد بود و انتقام ما را نیز از دشمنانمان خواهد گرفت و لذا هیچ نگرانی نداریم.

چون خودی را در رهم کردی رها **** تو مرا خون من ترایم خون بها

هر چه بودت داده ای اندر رهم **** در رهمت من هر چه دارم می دهم

کشگانت را دهم من زندگی **** دولت را تا ابد پابندگی [۱۲]

ابراهیم بن طلحه گویا فرزند همان طلحه معروف صدر اسلام است که همراه هم فکرش (زبیر) در جنگ جمل کشته شد. او احتمالاً می خواست با این سؤال همان کلام یزید ملعون را تکرار کند که گفته بود: «لیت أشیخی بیدر شهدوا...» و بدین طریق زخم زبانی به امام سجاد(علیه السلام) زده باشد. این که از محمل خارج نشد و اصرار داشت خود را پوشیده نگه دارد ظاهراً بدین جهت بود که چون آدم شناخته شده ای بود، نمی خواست کسی بفهمد که زخم زبان زننده کیست.

البته پیروزی امویان منفعتی برای او نداشت و فقط شکست بنی هاشم برایش مسرت بخش بود. لیکن جواب محکم و کوبنده امام سجّاد(علیه السلام) زبان او را در دهانش خشک کرد: فُبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ[۱۳].

* تلخیص صفحات ۳۲۰ تا ۳۴۳ کتاب حماسه و عرفان

[۱] - برگرفته از شعر دعبل خزاعی، بحار، ج ۴۵، ص ۲۸۶.

[۲] - مقتل مقرر، ص ۳۴۹.

[۳] - اثبات الوصیه، ص ۱۴۶ و ۱۴۵، باب ماجری فی ایّام علی بن الحسین(علیه السلام).

[۴] - بر خلاف امروز که کشورهای اسلامی، قطعه قطعه و به چندین کشور تقسیم شده است، آن روز همه این کشورهای اسلامی در اختیار دولت مرکزی شام بود. بدین ترتیب از قلب فرانسه تا بخش های مهم آسیا زیر نظر حکومت یزید و تحت سلطه و قدرت او بود و فریاد کشیدن بر سر یزید کار بسیار مشکلی بود و شجاعت فوق العاده ای می طلبید.

[۵] - نفرمود: بالای منبر بروم. بلکه فرمود: بالای این چوبها بروم. چون آنچه که در راه توحید و ولایت به کار نمی آید، ارزشی ندارد هرچند که مسمی به منبر و منسوب به پیامبر(صلي الله عليه و آله و سلم) باشد. چنان که کعبه نیز این چنین است. عبدالله بن زبیر امام حسین و امام سجّاد(ع) را یاری نکرد و به درون کعبه پناهنده شد. حکومت مروانیان بالای کوه ابوقبیس منجینی نصب کرده و با پرتاب سنگ و پاره های آتش همراه با ویرانی کعبه، ابن زبیر را کشتند. خدایی که با فرستادن ابابیل ابرهه و لشکر فیل سوار او را به خاطر اراده ویرانی کعبه نابود کرد، در اینجا عذابی نفرستاد و از تخریب کعبه جلوگیری نفرمود. معلوم می شود کعبه بی ولایت اهل بیت(علیهم السلام) مشتی سنگ است.

[۶] . بحار ج ۴۵، ص ۱۳۷ باب ۳۹

[۷] - وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۲، مسلسل ۳۲۲۴۰.

[۸] . بحار ج ۴۵، ص ۱۳۷ باب ۳۹

[۹] . همان

[۱۰] - مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹.

[۱۱] - بحار، ج ۴۵، ص ۱۷۷.

[۱۲] - گنجینه الاسرار، ص ۱۶۵.

[۱۳] - سوره بقره، آیه ۲۵۸.